

محمد مهملی رکنی یزدی

### فواید لغوی-تفسیر کشف الاسرار

اهمیت آگاهی ادیبان و محققان بر معنی صحیح و دقیق لغات مطالبی است آشکار که نیاز به تفصیل و بسط سخن ندارد.

برای فهم معنی هر لغت روش معمول چنان بوده است که به اشعار فصحا یا نوشته‌های ادبا استناد می‌شده است. شواهد شعری که در برخی فرهنگها می‌بینیم از این دسته است و بر این مبنا،

آشنایی باشیوه تحقیق به روش علمی جدید و دست یافتن به نسخه‌های خطی کهن - که بیشتر در کتابخانه‌های خارج از ایران است - به روی محققان ایرانی که در رشته زبان و ادبیات پارسی کار می‌کنند راهی تازه و اطمینان بخش گشود، و آن سودجوئی از لغات مستعمل در ترجمه‌ها و تفسیرهای پارسی قرآن است که شماره آنها بسیار و ارزش لغوی اش اگر افزونتر از دیوانهای شعری نباشد کمتر نیست. توضیح اینکه گونه بکار گرفتن لغات در اشعار چنان است که گاه پذیرای چند معنی نزدیک به هم می‌تواند باشد، زیرا زبان در آثار ادبی مخصوصاً اشعار با زبان در کتابهای علمی و موضوعاتی که نیازمند به صراحت و قطعیت بیشتری است يك فرق اساسی دارد و آن اینست که زبان ادبی ترجمان عواطف و نمایشگر رازها و نیازها و وصلها و هجرانها و شکستها و پیروزیها و احساساتی از این گونه است و لذا قطعیت و دقت زبانی را که در آثار فلسفی و علمی و حقوقی بکار می‌رود ندارد و بدین-

سبب قابل توجیه و تاویل و پذیرای تفسیرهای گوناگون است، و طبعاً برخی لغات هم که در این قبیل آثار آورده می‌شود چنان است که گاه می‌تواند متحمل چند معنی شود<sup>۱</sup> و در نتیجه مفهوم آن به روشنی و قطعیت آشکار نمی‌گردد، اما در ترجمه‌های قدیمی قرآن دقت کامل در برگرداندن آیات به پارسی و استعمال لغات در معنی حقیقی شده است و صراحت و قطعیت زبان علمی در آنها مشهود است و منبعی موثق برای تشخیص معنی دقیق و روشن بسیاری از واژه‌ها می‌باشد، چنان که می‌توانیم بگوییم: همان‌طور که فرهنگ و ادبیات ما با الهام‌پذیری از معارف قرآن عمق و وسعت یافت و غنی و بارور گشت، لفتنامه‌های ما هم از خلال قرآنها مترجم و تفاسیری که تألیف از قرن هفتم فراتر نمی‌رود، بسیاری از واژه‌ها و ترکیبهای دیرین خود را باز خواهد یافت و پرمایه خواهد شد.<sup>۲</sup>

این قرآنها مترجم و تفسیر شده که در کتابخانه‌های داخل و خارج ایران محفوظ مانده و شماره‌اش نه‌اندک است از نظرهای گوناگون می‌تواند مورد تحقیق و تأمل قرار گیرد، که قرآن بحری است گرانبار از لئالی رخشان معنویت، هر قدر در ژرفنای آن فرورویم راه باز است و به قدر توان و آمادگی فکری می‌توانیم از آن معرفت‌اندوژی و حقیقت‌یابی کنیم، اما آنچه من بنده بر سر آنم و درباره‌اش به بسط سخن خواهم پرداخت اهمیت و فوایدی است که از جنبه ادبی و لغت‌آموزی دارد و به شرح ذیل است:

۱- معانی دقیق و صریح لغات: مترجمان قرآنها دیرینه‌سال افرادی با ایمان و عقیده‌مند بودند، این اعتقاد سبب می‌شد که در برگرداندن سخن

۱- بیدایش معانی مجازی و استعاری و اصطلاحی لغات معمولاً از همین جا ناشی می‌شود.

۲- نهضتی که در چند سال اخیر توسط مؤسسات فرهنگ‌نویسی ایران برای چاپ و

نشر قرآنها مترجم و تفسیرهای قدیمی شده و می‌شود هم از این باب است.

الهی به زبان پارسی دقت فراوان بنمایند و امانت لازم برای يك کار علمی را در نوشته‌های خود رعایت کنند تا مبادا در تفهیم معانی کلام مقدس دچار اشتباه گردند و گناهی مرتکب شوند.<sup>۳</sup> بدین جهت واژه‌هایی که در ترجمه لغات عربی می‌آوردند کاملاً حساب شده و رساننده مقصود بود، و ما امروز با آگاهی از مفهوم کلمه عربی می‌توانیم معنی اصلی این گونه واژه‌ها را دریابیم و از این رهگذر مقداری از لغتهای فراموش شده خود را بازیابیم در حالی که به مفهوم دقیق آن واقفیم.

۲- معادلهای نو ساخته: دقت و درستکاری مترجمان از يك سو و قوف کامل آنان به زبان مادریشان از دیگر سو موجب می‌شد که در صدق برآیند برای کلماتی از قرآن که معادل رسا یا لغت ویژه‌ای در فارسی ندارد واژه‌ای نو که کافی به ادای مقصود باشد بسازند. خاصیت پیوند پذیری کلمات فارسی که از مزایای عمده زبان ماست زمینه کار را فراهم می‌کرد تا آنان با مایه گرفتن از ذوق فطری خود بتوانند به مقدار زیاد ترکیبهای جدید برای رساندن مفاهیم تازه درست نمایند. بدین جهت از فواید عمده ترجمه‌های قدیمی قرآن برابرهایی نو ساخته است که در اختیار اهل ادب و زبان-شناسان قرار می‌دهد و وسایل کار فرهنگستان و فرهنگ نویسان را آماده می‌کند، و هم شیوه لغت‌سازی را - به صورتی که با ساختمان زبان سازگار باشد - می‌نماید.

۳- شناخت لهجه‌های ایران: ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن علاوه بر قدمت زمانی و اهمیت خاصی که در نمایاندن زبان کهن پارسی دارد چون در شهرهای مختلف ایران پهناور قدیم - که بسیاری از آنها از مراکز علمی

۳- این یکی از ثمرات ایمان راستین و اعتقاد راسخ است که اگر در فردی پیدا شود طبعاً او را به درستکاری و خدمت صادقانه در هر کار و عملی وامی‌دارد، و دریغاً که امروز ریشه‌های آن خشکیده و نشانیهایش کمتر دیده می‌شود.

برده - تألیف شده خصوصیات گویش و زبان متداول مردم در آن منعکس است و بدین سبب بسیاری از تلفظهای خاص را در این گونه متون می بینیم که از نظر لهجه شناسی و نمایش چگونگی تحول کلمات فارسی شواهد زنده و قابل استفاده ای دارد .

۴- تنوع موضوعات و لغات : اهمیت دیگر این گونه کتب از جهت وسعت دامنه موضوعات و تنوع مطالبش می باشد که طبعاً سبب گوناگونی واژه های مستعمل در آنها می گردد. در اشعار و کتابهایی که در موضوعی خاص نوشته شده (مثلاً نجوم) نوع تعبیرها و مضامین همانند و گاه مکرر است و می تواند دسته ای خاص از لغات را در برداشته باشد، اما در قرآن کریم و ترجمه و تفسیرهای آن موضوعات فلسفی و اخلاقی و مسائل حقوقی و اجتماعی و داستانهای انبیا و سرگذشت امتها و غیر اینها همه پهلو به پهلو هم قرار گرفته و جای جای مطرح و گسترده می شود و طبیعی است که لغات مختلفی هم به میان می آید و از این نظر منبعی سرشار از واژه های گونه گون و تعبیرات متنوع می باشد که اهلش را بکار می آید .

۵- سبک نگارش و دستور تاریخی زبان : فوایدی که از جنبه سبک نویسنده گی و خصوصیات دستوری و نشان دادن سیر تاریخی زبان فارسی عاید پژوهندگان می گردد نیز در تفسیر کهن قابل توجه و بسیار ارزنده است و نموداری روشن از تحول طبیعی زبان می باشد. تفصیل این مطالب موکول به مقالاتی دیگر است .

\* \* \*

از جمله کتابهای دیرینه سال پاری که يك دوره کامل ترجمه و تفسیر و تاویل آیات قرآن مجید را دربر دارد کتاب کشف الاسرار و عدة الأبرار است ریخته خامه توانای ابی الفضل رشیدالدین احمدبن ابی سعد ابن احمدبن

مهریزدالمیبدی<sup>۴</sup>. چون دستمایه وی در این تالیف تفسیر بسیار موجز ابواسمعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی (متوفی ۴۸۱) بوده و سخنان وی را بسیار نقل کرده، این تفسیر به نام تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف گشته است.

میبدی خود در آغاز کتاب تصریح می کند که در سال ۵۲۰ هجری شروع به تالیف کرده و چون تفسیر است کبیر که متن چاپی آن در ده مجلد بدون مقدمه ها ۶۴۹۷ صفحه می شود بنابراین دیر زمانی نگارش و اتمام آن مدت گرفته اما تاریخ قطعی اتمامش معلوم نیست.

تفسیر کشف الاسرار جلوه گاه ایمان و ذوق و دانش بزرگمردی است که متأسفانه شرح حالی از او در دست نداریم اما همین اثر عظیم نماینده وسعت اطلاعاتش در قرآن و حدیث و عرفان می باشد و استواری انشا و شیوایی بیان آن تبحر مؤلف را در زبان مادری و دینی اش می رساند. از ابتکارات میبدی شیوه تنظیم و تقسیم مطالب در کتاب است، بدین صورت که کتاب را جای جای به سه بخش - و به تعبیر خودش سه نوبت - تقسیم کرده. نوبت اول در ترجمه و نوبت دوم در تفسیر و نوبت سوم در تاویل

### رتال جامع علوم انسانی

۴- نسب مؤلف از مقدمه جلد هفتم کشف الاسرار که آقای علی اصغر حکمت از نسخه خطی مکتوب به سال ۷۳۲ نقل کرده اند آورده شد. در این باب نیز رجوع شود به: یغما، ۱۳۴۰، ۷/۲۱۲ مقاله آقای ایرج افشار.

۵- شرط ما در این کتاب آن است که مجلسها سازیم در آیات قرآن بر ولا و در هر مجلس سه نوبت گوئیم: اول پارسی ظاهر بروجهی که هم اشارت به معنی دارد و هم در عبارت غایت ایجاز بود. دیگر نوبت تفسیر گوئیم و وجوه معانی و قرات مشهوره و سبب نزول و بیان احکام و ذکر اخبار و آثار و نوادر که تعلق به آیت دارد و وجوه و نظایر و مایجری مجراه. سه دیگر نوبت رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطایف مذكران. (کشف الاسرار و عدده الابرار، ج

و توجیه عرفانی آیات، چون چند آیه بدین گونه بیان و تشریح شد آیات بعد از آن همچنین ترجمه و تفسیر و تاویل می‌گردد.

نوبت سوم از ویژگیهای کم نظیر این کتاب است که در آن بعضی از آیات که قبلاً ترجمه و تفسیر شده مجدداً از دیدگاه عرفانی مورد بحث و توجیه قرار می‌گیرد و نکته‌های لطیف و اشارات پرمعنی آنها بیان می‌شود و با نقل اشعار نغز و سخنان موزونِ خواجه عبدالله سخن رنگ آمیزی و آرایش می‌یابد.

در نوبت دوم که بخش بزرگی از کتاب را شامل است به تفسیر آیات پرداخته و آنچه در باب است بوده بیان کرده و مخصوصاً عنایت وی بیشتر به احادیث رسیده در هر مورد و اقوال مفسران پیشین می‌باشد. داستانهای انبیا و سرگذشت امت‌های گذشته در همین بخش به‌شیر روان پخته‌ای نقل شده است و از قسمتهای دلپذیر کتاب می‌باشد.

اما نوبت اول که ویژه ترجمه دقیق و روشن آیات قرآنی است متضمن تمام فواید لغوی است که در آغاز مقال شرح داده شد و شواهد آینده آن را مدال خواهد کرد.

در چند سالی که نویسنده با این مجموعه گران سنگ نفیس همزانو و دمساز بود و از نظر گاه‌های مختلف در آن تأمل می‌نمود علاوه بر استخراج خصوصیات صرفی و نحوی کتاب، تمام لغت‌های فارسی آن را نیز بیرون کشید و به استناد شواهدی از متن کتاب معنی نمود. این لغات شامل تمام واژه‌های مفرد و ترکیب‌های وصفی و اضافی و افعال و صفات فاعلی و مفعولی و کنایات می‌باشد که به‌جهتی یادکرد آن ضروری می‌نمود و شماره

۶- امید است بانشر کتابچه‌ای که شامل گزیده‌ای از این بخش از کشف الاسرار می‌باشد

بیرانم چنانکه شایسته است خصوصیات و مزایای نوبت سوم را معرفی نمایم.

تمام آنها بالغ بر ۱۸۳۶ عدد شده است. اصطلاحات عرفانی آن نیز در فصلی جداگانه مرتب شده و ۹۱ عدد می باشد که در آن بین، معادل‌های فارسی اصطلاحات درخشندگی و زیبایی خاصی دارد.

اینک به نقل مثالی چند می پردازیم تا خوانندگان را با شواهدی گویا از متن کشف الاسرار رویاروی کنیم. برای اینکه مطالعه و بررسی آسانتر صورت گیرد مثالهای منقول را دسته بندی می کنیم و از هر دسته به ذکر اندکی که نمونه بسیار باشد بسنده می نماییم:

\* ۱- معادل‌های فارسی لغات عربی که ظاهراً بیشتر آنها نوساخته است و می تواند نموداری از شیوه لغت سازی پیشینیان باشد:

#### صفت فاعلی مخفف

اختر گو= کاهن، مانند: «فما انت بنعمة ربك بکاهن ولامجنون» که تو به آن نیکویی که خداوند با تو کرد نه اختر گویی و نه دیوانه. ج ۹ ص ۳۳۰ س ۵۰

باریک دان= لطیف، مانند: «الله لطیف بعباده» الله باریک دانست و دوربین نغز کار به بندگان خویش. ج ۹ ص ۱۷ س ۱۸۰

نشان نمای= دلیل: «ثم جعلنا الشمس دليلاً» آنکه آفتاب را بر آن سایه

نشان نمای کردیم و برپی او رونده. ج ۷ ص ۴ س ۱۳۰

همه دان= علیم: «والله واسع عليم» الله فراخ رحمت است و همه دان.

ج ۱ ص ۷۱۵ س آخر.

#### صفت مفعولی مرکب

روی شناس= وجیه: «وجیهاً» روی شناس، با آب روی. ج ۲ ص ۱۱۴

س ۷۰

زبون گرفتگان= مستضعفین: «والمستضعفین من الودان» و از تو

می فتوی پرسند نیز در کار زبون گرفتگان از کودکان نارسیده. ج ۲ ص ۷۰۷  
س ۱۴.

گمان افتادگان=ممتربین: «فلا تكن من الممتربین» تو که رسول منی از

گمان افتادگان مباش. ج ۲ ص ۱۴۴ س ۱۳.

گمان زدگان=ممتربین: «فلا تكونن من الممتربین» هان که از گمان زدگان

نباشی. ج ۴ ص ۲۲۸ س ۸.

### ترکیب وصفی مقلوب

آزادزن=حیره: آزادزن و کنیزك از هم بازمی شناختند که زنی ایشان

و کسوت ایشان هر دو یکسان بود. ج ۸ ص ۸۸ س ۲۱.

آزاد مرد=غیر عبد، مرد آزاد: «ولعبد مؤمن» و بنده گرویده «خیر

من مشرك» به از آزاد مردی ناگرویده. ج ۱ ص ۵۸۳ س ۱۵.

راست دانش=حکیم: «وكان الله علیماً حکیماً» و خدای دانائست راست

راست دانش همیشه. ج ۲ ص ۶۲۹ س ۵.

راست سوی=یمن، چپ سوی = یسار: «عن الیسمن و عن الشمال

قعيد» یکی از راست سوی او نشسته و یکی از چپ سوی او نشسته. ج ۹

ص ۲۷۳ س ۵.

ستبردل=غلیظ القاب: «غلیظ القاب» ستبردل بی رحمت. ج ۲ ص

۳۲۱ س ۶.

کز کار=خَوَان: «من كان خواناً ائیماً» آن را که کز کار بود بزه مند

دروغ زن. ج ۲ ص ۶۶۵ س ۱۸.

نوماه=هلال: «یسئلونك» ترا می پرسند «عن الأهل» از نوماهها. ج ۱

ص ۵۱۱ س ۹.



## ترکیب اضافی مقلوب

پناه جای=وَزَر : «لا وَزَرَ» پناه جای نیست اورا . ج ۱۰ ص ۲۹۷

س ۱۹۰

نهاد جای، نهفت جای=خزینه : «وان من شیء الا عندنا خزائنه» نیست

هیچیز مگر به نزدیک ماست نهفت جای آن و نهاد جای آن . ج ۵ ص ۳۰۱ س ۵۰

## حاصل مصدر

جداگزینی=اختلاف : «وما اختلفتم فیه می شیء» و هر چیزی که در

آن مختلف شوید، جداگزینی از هر چه بود . ج ۹ ص ۲ س ۱۳۰

خواهش گری=شفاعت : «ولاتنفعها شفاعة» و بکار نیاید وی را که

کسی آید و وی را خواهش گری کند ج ۱ ص ۳۳۳ س ۱۰۰

راست راهی=رشد : «فان آنستم» اگر ببینید «منهم» از ایشان پس

بلوغ «رشداً» راست راهی و نگهداشت مال ج ۲ ص ۴۱۹ س ۲۰۰

راست کاری=عدل : «ان الله یامر بالعدل و الإحسان» الله تعالی به

راست کاری می فرماید و به نیکو کاری . ج ۵ ص ۴۳۵ س ۹۰

راه نمونی=هدی، هدایت : «هدی للمتقین» راه نمونی پرهیزگاران

راج ۱ ص ۳۹ س ۵۰

## مصدر مرکب

به آب کشتن=غرق : «فاغرقناهم اجمعین» به آب کشتیم ایشان را

همه . ج ۹ ص ۶۴ س ۳۰

دست فرو گرفتن=بخل : «واما من بخل و استغنی» و اما آن که دست

۷- الشفاعة: خواش کردن. (لسان التنزیل، به اهتمام دکتر مهدی محقق، ص ۴۲).

فروگرفت و خود را بی نیاز دید ج ۱۰ ص ۵۱، س ۱۲. صورت گردانیدن=مسخ: «ولونشاء لمسخناهم علی مکانتهم» و اگر

ما خواهیم ایشان را صورت بگردانیم بر جای خویش ج ۸ ص ۲۳۶ س ۹. کین سندن=انتقام: «فینتقم الله منه» خدا کین ستاند ازو «والله عزیز

ذرائتقام» و خدای سختگیر است واکین ستانی ج ۳ ص ۲۲۲ س ۲.

\* ۲- از روشهای متداول لغت سازی در زبان پارسی افزودن پسوند به ایسم یا مصدر یا مصدر مرخّم می باشد. نمونه این گونه کلمات مرکب در کشف الاسرار فراوان است که بسیاری از آنها معادلهایی رسا برای لغات عربی است. اینک مثالی چند نقل می شود:

بپسوند آسا: مرد آسا: «حتی اذا بلغ أشده» تامل آسا گردد و

به سختی خوی و اندام و هنرهای خویش رسد. ج ۹ ص ۱۴۱ س ۱۶. بپسوند بار: رودبار=وادی<sup>۸</sup>: «من شاطی الواد الایمن» از کران

رودبار از سوی راست ج ۷ ص ۲۸۹ س ۱۵. بپسوند زار: گیزار=مرعی: «مائها و مرعیها» آب آن و گیزار و

چراگاه آن ج ۱۰ ص ۳۶۵ س ۵. بپسوند ستان: درختستان=جنت: «فأنبتنا به جنات» تا رویانیدیم

به آن درختستانها ج ۹ ص ۲۷۲ س ۷.

بپسوند کده: رودکده=وادی: «الم تر انهم فی کل وادیهیمون» نمی بینی

که ایشان در هر رودکده ای و هامونی به گم راهی و چنانکه آید می روند ج ۷ ص ۱۵۵ س آخر.

بپسوند گار: پسندگار=راضی: «لسعیها راضیه». کردار خویش را

۸- وادی: جای سیل میان دو کوه. (ترجمان القرآن، میرسید شریف جرجانی، به کوشش

دکتر محمد دبیرسیاقی)

- پسندگار. ج ۱۰ ص ۴۶۷ س ۱۶.
- پرستگار: چیست شمارا که یکدیگر را بکار نمی آید امروز، نه پرستیده  
پرستگار را نه پرستگار پرستیده را. ج ۸ ص ۲۶۵ س ۷.
- بپسوند گاه: برآمدنگاه آفتاب=مشرق، فروشدنگاه آفتاب=مغرب:  
«ولله المشرق والمغرب» و خدای راست برآمدنگاه آفتاب و فروشدنگاه  
آفتاب. ج ۱ ص ۳۲۱ س ۱۰.
- بودن گاه=مثنوی: «النار مثنویکم» آتش بودن گاه شما و جای شما. ج ۳  
ص ۴۸۷ س ۹.
- رستنگاه=مفازة: «ان للمتقین مفازا» پرهیزگاران را رستنگاهی  
است جای پیروزی. ج ۱۰ ص ۳۴۹ س ۱.
- نشستگاه=مسکن: «ومساکن طیبه» برآرامگاهها و نشستگاههای خوش  
ج ۴ ص ۱۷۰ س ۴.
- بپسوند گر: نمازگر: الله دانست که نمازگر را از جهت بد نیست  
و از قبله. ج ۳ ص ۲۳۴ س ۱۴.
- بپسوند مند: بزه مند=آثم: «فانه آثم قابیه» او آن کس است که  
بزه مند است دل او. ج ۱ ص ۷۶۶ س ۱.
- شوی مند=محصن، شوهر دار: «والمحصنات من النساء» و حرامست  
بر شما زنان شوی مند. ج ۲ ص ۴۵۶ س ۷.
- بپسوند وار: پیک وار: باد صبحی پیک وار از جنات عدن به راه افکنند.  
ج ۹ ص ۳۱۸ س ۲.
- تیروار: این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست. ج ۹ ص ۵۰۶ س ۲
- متواضع وار: متواضع وار در صف النعال بنشیند. ج ۷ ص ۲۸۷ س ۲.
- بپسوند ناک: غریوناک: چنانکه اهل عالم از بی اهمتی غریوناک گردند

ایشان از بی‌بلائی به فریاد آیند ج ۶ ص ۳۰۸ س ۱۹ .

\* ۳- در میان اصطلاحات عرفانی کشف الاسرار برای چند اصطلاح معادل رسای فارسی آمده که قابل توجه است و به شرح ذیل می‌باشد:

ربوده=مجدوب<sup>۹</sup>: تا عالمیان بدانند که مقام وی (=مصطفی) مقام ربودگانست بر بساط صحبت نه مقام روندگان در منزل خدمت. ربوده در کشش حق است و رونده در روش خویش . ج ۵ ص ۵۰۱ س ۱۴ .

روش=سلوک<sup>۱۰</sup>: «واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا». به فتح لام خوانده‌اند و به کسر لام. اگر به کسر خوانی بدایت کار موسی است آنکه که در روش خویش بود و اگر به فتح خوانی اشارت به نهایت حال اوست آنکه که در کشش حق افتاد. ج ۶ ص ۶۲ س ۲۰ .

رونده=سالک: «وجات قلوبهم» مقام روندگان است ، «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است . رونده در راه شریعت به امید نعمت بر مقام خدمت، ربوده بر بساط حقیقت نواخته قربت و زلفت . ج ۴ ص ۱۱ س ۸ .

شناختن=معرفت ، شناخته=معروف<sup>۱۱</sup>: از معرفت فراگذرند تا به معروف رسند و از دوستی پرتر شوند تا دوست بینند دوستان را دوستی منزل است و دوست وطن. با شناخته آرام گیر نه باشناختن. ج ۲ ص ۵۷ س ۱۵ . مثال دیگر:

۹- مجذوب کسی است که خداوند او را برگزیند و بدون رنج جهد و کوشش به جمیع مقامات و مراتب عالیہ برسد. (تعریفات چرچانی به نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۴) .

۱۰- سلوک طی مدارج خاص را گویند که همواره سالک باید طی کرده تا به مقام وصل و فنا برسد، که از جمله مدارج توبت و مجاهدت و خلوت... است (فرهنگ مصطلحات عرفا ، دکتر سیدجعفر سجادی) .

۱۱- مراد از معرفت در اینجا شناخت تفصیلی ربوبی است و مقصود از معروف حق متعال (مصباح الهدایه ص ۸۰ ملاحظه شود.)

پس [حق تعالی] نظری کند به شفاف وی... چون این نظر به شفاف وی  
رسد او را از آب و گل باز برد. قدم در کوی غنا نهد. سه چیز در سه چیز نیست  
شود: جستن در یافته نیست شود، شناختن در شناخته نیست شود،  
دوستی در دوست نیست شود. ج ۸ ص ۱۲ س ۱۱.

کشش = جذبه<sup>۱۲</sup>: تا در روش باشند این سان و صفت ایشان و نعت و  
سیرت ایشان. باز که به کشش رسند و صبح یگانگی از افق تجلی اسفاردهد...  
از معرفت فراگذرند تا به معروف رسند و از دوستی برتر شوند تا دوست  
بینند ج ۲ ص ۵۷ س ۱۱.

نیستی = فنا<sup>۱۳</sup>: این عشق که صفت جان آمد نیز بر سه قسم است: اول  
راستی، میانه مستی، آخر نیستی... اما نیستی آنست که در سر دوستی  
شوی. نه بدین جهان با دید آبی نه در آن جهان. ج ۲ ص ۹۴ س ۱۴.

\* ۴- هر چند نوادرفاتی که در ده مجلد کشف الاسرار آمده و قابل ذکر  
می باشد بسیار است اما در این نوشته که فرض ارائه نمونه ای چند می باشد  
از آن همه لغات ذیل را نقل می نمایم:

بایندانی = ضمانت، کفالت<sup>۱۴</sup>: ابوالدخدای (بارکات) گفت: من خدای

۱۲- جذبه عبارت از تقرب بنده است به مقتضای عنایت خداوند که در طی منازل به  
سوی حق بدون رنج و سعی خودش همه چیز از طرف خداوند برای او تهیه شده است (فرهنگ  
مصطلحات عرفا).

۱۳- مراد از فنا فناى عبادت در حق و فناى جهت بشریت است در جهت ربوبیت.  
به وسیله کلمه فنا اشاره کنند به سقوط اوصاف مذمومه و به واسطه کلمه بقا اشاره کنند به قیام  
اوصاف محموده... مرلوی گوید:

هیچ کس را تا نگردد او فنا      نیست ره در بارگاه کبریا  
چیزت معراج فلک این «نیستی»      عاشقان را مذهب و دین نیستی

(فرهنگ مصطلحات عرفا)

۱۴- الكفل والكفالة والكفول = بایندانی کردن. (کتاب المصا در، حسین بن احمد زوزنی).

را قرص می‌دهم تو بایندانی بهشت می‌کنی؟ گفت می‌کنم بایندانی بهشت هر کس را که صدقه دهد. ج ۱ ص ۶۵۹ س ۱۷.

پرخوان<sup>۱۵</sup> = صدا و آوازی که از اصطکاک دو چیز پیدا می‌شود: از آن نواختها و لطفها که الله باموسی کرد یکی آن بود که بر مقام مناجات او را بداشت و تورات از بهر روی بر آن الواح نبشت چنانکه پرخوان روش قلم بر لوح بر گوش موسی می‌رسید. ج ۳ ص ۷۴۸ س ۱۴.

مثال دیگر از کشف الاسرار: چون موسی عصا از دست بیفکند ماری زرد گشت... ماری بزرگ صعب، چنانکه به درختی رسید آن درخت بخورد و خاییدن درخت و دندانها که برهم می‌زد موسی پرخوان آن می‌شنید<sup>۱۶</sup> ج ۶ ص ۱۰۷ س ۱۲.

پردیو = سحر، پردیو کن = ساحر، جادوگر: «انما صنعوا کید ساحر» آنچه ایشان کردند سازِ پردیو است «ولا یفاح الساحر حیث اتی» و پردیو-

→ به نوشتن تقی‌بیش، ص ۵۲) در فرهنگ آندراج این واژه با بای فارسی به صورت «بایندان» آمده و از جمله معانی آن: ضامن و کفیل ذکر شده. نیز در کتاب معارف با «پ» سه نقطه آمده: «بدانک خدای تعالی بایندان روزی اوست» (ص ۸۰ س ۳).  
۱۵- در فرهنگ برهان قاطع آمده: «برخان بر وزن پرخوان به معنی آواز و صدا باشد»  
محمتمل است «پرخوان» تلفظی از برخان باشد چنانکه احتمال تصحیف نیز می‌رود. در هر حال صورت «پرخوان» اصیل می‌نماید بخصوص که در اسکندرنامه هم آمده. (زیر نویس ۱۶ ملاحظه شود).

۱۶- «شهریار اسکندر نام یزدان بدو داد و او به کمند فراجاه شد. چون ساعتی نیک برآمد هیچ آواز بر نمی‌آمد و نه پرخوان آب. (اسکندرنامه، به اهتمام آقای ایرج افشار، ص ۳۴۰ س ۲). اما در دیوان کمال‌الدین اسماعیل به صورت برخان ثبت شده:  
برخان کفشان بدرد زهره حیاة دیدار زشتشان ببرد راحت از ضمیر  
(دیوان کمال‌الدین اسماعیل، به تصحیح و تعلیقات آقای دکتر بحر العلوم، ص ۳۶۸)

این شاعرا آقای علی زواقی به من ارائه داده‌اند.

کن به نماند هر جا که پدید آید. ج ۶ ص ۱۳۹ س ۲.  
 «فالقی موسی عصاه» بیو کند موسی عصای خویش «فاذا هی تلقف  
 ما یافکون» تا که می فروبرد نیز آنچه ایشان ساختند از پردیو. ج ۷ ص ۹۶  
 س ۱۴.

چون موسی پیغام رسانید و رسالت حق بگزارد قوم وی گفتند این  
 سحری روشن است، پردیوی پیدا. ج ۴ ص ۳۲۲ س ۲.  
 پناویدن = بازداشتن، جلوگیری از رفتن، نگهداشتن: «وخذوهم

واحصروهم» و (مشرکان را) می گیرید و می پناوید. ج ۴ ص ۸۸ س ۱.  
 «تحبسونهما» ایشان را (=گواهان را) هر دو فراسو گند پناوید. ج ۲  
 ص ۲۴۰ س ۶.

پیرایه = ظرف<sup>۱۷</sup>: «ویطاف ایهیم» و می گردانند بر سرهای ایشان «بانیه  
 من فضة» پیرایه های سیمین «واکواب کانت قواریرا» و پیرایه ها از آبگینه.  
 ج ۱۰ ص ۳۱۴ س ۱۴.

مصطفی گفت کسی را که از پیرایه زرین یا سیمین آب خورد... ج ۲  
 ص ۴۳۲ س ۱۴.

ای جوانمرد دل عارف بر هیئت پیرایه ایست که گل در آن کنند تا  
 آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد. همچنین تا آتش محبت  
 در دل نزند آب از دیده باران نشود گل معرفت بوی ندهد<sup>۱۸</sup>. ج ۷ ص ۴۱۶

۱۷- در فرهنگ نفیسی نیز از جمله معانی پیرایه ظرف و آوند یاد شده.

۱۸- «دلها اوعیه و ظروفست... اما دلهای دوستان او پیرایه های معرفت است و دلهای  
 عارفان پیرایه های محبت اند و دلهای محبان پیرایه ها و آوندهای شوق اند» (طبقات الصوفیه،  
 امالی خواجه عبدالله انصاری، تصحیح و تعلیق عبدالحی حبیبی، ص ۴۱۲). چنانکه ملاحظه  
 می شود در کشف الاسرار (نسخه چاپی) همه جا «پیرایه» با بای فارسی آمده ولی در طبقات  
 الصوفیه خطی طبق توضیح آقای حبیبی فرق بین «ب» و «پ» در املا نیست (فرهنگ طبقات  
 انصوفیه ۵۹۹).

- س ۱۹ . تخ=اول برگ کِشت، شطاً<sup>۱۹</sup>: «کزرع اخرج شطاه» چون نو کِشتی که بیرون داد تخ خویش . الله بیرون آورد تخ آن . ج ۹ ص ۲۲۱ س ۱۲ .
- چنگوگری<sup>۲۰</sup>=دشمنی و ستیزه‌گری: «قالوا وهم فیما یختصمون» و گویند یکدیگر را در آتش به چنگوگری . ج ۷ ص ۱۱۵ س ۱۳ .
- در ایستادن=شروع کردن: «وظفقا<sup>۲۱</sup> یخصفان علیهما» در ایستادند و بر هم می‌نهادند بر عورت خویش . ج ۶ ص ۱۷۴ س ۲۰ .
- «ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب» نه در ایستید و هر چه فرازبان آید به دروغ گوید ج ۵ ص ۵۸ س ۴ .
- «واشتعل الراس شیباً» و سر من در ایستید<sup>۲۲</sup> به سپیدی پیری ج ۶ ص ۱ س ۱۱ .
- عیسی سیاحی کردی وقتی در بیابانی می‌شد، باران در ایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت<sup>۲۳</sup> . ج ۶ ص ۴۴ س ۱۲ .
- درواخ=محکم و استوار - ثابت و درست: «ان کیدی متین» که ساز

- ۱۹- در تفسیر آیه می‌نویسد: والشطأ فراخ الزرع التي تلبت الی جانب الاصل (ج ۹ ص ۲۳۲)، نیز نگاه شود به: ترجمان القرآن و لسان التزیل: شکاه المانسان و مطلب الی جانب الاصل (ج ۹ ص ۲۳۲).
- ۲۰- در متن چاپی با «ج» به نقطه است. ظاهراً جزء اول آن «چنگو» صورتی از «چنگو» می‌باشد که امروزه هم به معنی «جنگ‌کننده و ستیزه‌گر» - مخصوصاً در مشهد - رایج است . نیز احتمال می‌رود «چنگو» با «چنگ» (= انگشتان دست) که مهم‌ترین وسیله جنگ و ستیز است ارتباط داشته باشد، ولی راه توجیه نخستین گشاده‌تر است .
- ۲۱- طفق: در ایستادن (ترجمان القرآن) .
- ۲۲- «در ایستید» ممال «در ایستاد» است. نظیر این استعمال «دید» است به جای «داد»: رب العالمین آن طفل را زبان فصیح دید تا گفت: با اماه (ج ۱ ص ۴۸۵ س ۴) .
- ۲۳- از تفسیر ابوبکر نیشابوری: در بنی اسرائیل سه جوان در وقت بهار به تماشای شدند به کوه. باران تند در ایستاد، ایشان در فاری شدند (چند قصه از چند سوره قرآن ص ۷۹) .



من درواخ است . ج ۳ ص ۷۹۸ س ۱۳ ، ایضاً ج ۱۰ ص ۱۸۴ س ۲۱ .  
 «کان علی ربك حتماً مقضياً» بر خداوند تو بریدنی است و درواخ  
 کرده این وعده . ج ۶ ص ۶۵ س ۲۳ .  
 «تثبیتاً من انفسهم» و درواخ کردن نیت خویش در اخلاص و احتساب  
 ج ۱ ص ۷۲۱ س ۶ .  
 حکمت نامیست علم محکم درواخ را که اختلاف نپذیرد و بر آن تهمت  
 نبود و در آن گمان نیامیزد<sup>۲۴</sup> . ج ۲ ص ۵۲ س ۷ .  
 شکیزاندن = راندن ، بیرون کردن ، اخراج ؛ «وان کادوا لیستفزونک» و  
 خواستندی که بشکیزانندی<sup>۲۵</sup> ترا . ج ۵ ص ۵۸۷ س ۶ .  
 «فأراد ان یستفزههم من الارض» خواست فرعون که ایشان را از زمین  
 مصر بشکیزاند و بیرون کند به رنج نمودن<sup>۲۶</sup> . ج ۵ ص ۶۲۷ س ۹ .  
 کاسته خست<sup>۲۷</sup> = کم فایده - اندک قیمت ؛ «و شرهه بثمان بخص»  
 بفروختند او را به بهایی کاسته خست . ج ۵ ص ۲۸ س ۱۶ .  
 شاهی جز عبارت مذکور برای «کاملت الخصال» در کشف الاسرار و  
 چند کتابی که مورد مراجعه بود به نظر نرسید ، اما ترکیبی همانند آن در این  
 تفسیر موجود است و آن «نزدیک خست» است به معنی «آنچه نفعش زود

۲۴- «بر بلا و درویشی و ناکامی قدم فشارد تا عزم مردان باید و دست در ولایت و رکن  
 درواخ زند» (طبقات الصوفیه ص ۳) . واژه «درواخ» هنوز متداول است و از اهالی طبرستان تلفظ  
 آنرا به ضم اول شنیده ام .

۲۵- در حاشیه تفسیر می نویسد: کذا فی الاصل .

۲۶- در تفسیر همین آیه آمده: «فأراد» یعنی فرعون «ان یستفزههم» بخرجه و بقلعه  
 من ارض مصر (ج ۵ ص ۶۳۰ س ۵) .

۲۷- جزء دوم کلمه «خست» می باشد که در فرهنگ نفیسی به معنی نفع و فایده یاد شده .



دست می آید: «ولم یرد الا الحیوة الدنیا» مگر همین جهان نزدیک<sup>۲۸</sup> خست  
ج ۹ ص ۳۴۹ س ۱۶ .  
کامستن = نزدیک بودن<sup>۲۹</sup> .

شواهد فراوانی که از استعمال صیغه‌های مختلف افعال از مصدر  
مذکور در کشف الاسرار آمده به روشنی می‌رساند که مؤلف در ترجمه فعل  
مقاربه «کاد - یکاد» از مصدری قدیمی که به ظن نزدیک به یقین «کامستن»  
است استفاده کرده. هر چند این مصدر در زبان دری باقی نمانده و در فرهنگها  
دیده نمی‌شود ولی ظاهراً بازمانده از زبان پهلوی است که در لهجه هروی آن  
زمان مستعمل بوده، و در کتاب «طبقات الصوفیه» که از امالی خواجه عبدالله  
انصاری است نیز سه بار - طبق تحقیق آقای عبدالحی حبیبی - به همین  
معنی بکار رفته .

پیش از نقل نمونه‌های استعمال این افعال در کشف الاسرار، این یاد-  
آوری بجاست که صرف ماضی و مضارع استمراری آنها به روش معمول  
در این تفسیر - که ظاهراً لهجه‌ای خاص می‌باشد - بایسوند «ید» بجای  
«ی» آمده، یعنی «کامستید» و «کامستندید» (بجای کامستی و کامستندی)  
و در مضارع «کامید» (بجای کامدی). شرح این خصوصیت در خصایص  
صرفی کشف الاسرار در مقالاتی دیگر بیان خواهد شد، و اینک شواهد:

۲۸- بنا بر آنکه ریشه کلمه «دنیا» را از «دُنُو» بدانیم، آوردن «نزدیک» در ترجمه؛  
آن دقت و توجه خاص مترجم را می‌رساند؛ و اما ذکر «خست» بعد از آن بدین سبب است که  
میباید سعی دارد مراد از آیه را هم تا حد امکان در ترجمه منعکس کند تا ترجمه‌اش تحت اللفظی  
صرف نباشد .

۲۹- در فرهنگ فارسی به استناد مقاله آقای دکتر مزده که فقط به یک شاهد از ج ۱ ص  
۲۲۸ انکاشده (چون در آن زمان سایر مجلدات کشف الاسرار منتشر نشده بود)، کامستن به  
«برهم زدن معامله، دبه در آوردن» معنی شده که درست نمی‌نماید. کامستن در متون پهلوی  
به معنی خواستن و میل کردن است و به همین سبب در کشف الاسرار برابر فعل «کاد» بکار رفته است.

فعلهای ماضی: «ان کادت لتبدی به» تا آنکه که کامستید که در گریستن و زاریدن موسی را نام برید و باز خوانید. ج ۷ ص ۲۷۰ س ۲۰.

«لایکادون یفقهون قولاً» که هیچ نکامستندی که سخن هیچ دریافتندی

ج ۵ ص ۷۳۱ س ۲۱.

«ان القوم استضعفونی» قوم مرا بیچاره و اندک دیدند و بیچاره گرفتند «وکادوا یقتلوننی» و کامستندی<sup>۳۰</sup> اگر من سخن افزودمی مرا یکشتندی. ج ۳ ص ۷۳۶ س ۱۵.

و از آن که [آن گاو] گران بها بود کامستندید و نزدیک بود که نخریدندی و نه کشتندی. ج ۱ ص ۲۲۸ س ۲.

فعلهای مضارع التزامی: «یکاد زیتها یضی.» امید و نزدیک بید که آن روغن خانه روشن دارید. ج ۶ ص ۵۲۹ س ۱۷.

«لم یکد یربها» نه امید که فرادست خویش بیند از تاریکی. ج ۶ ص ۵۳۱ س ۵.

«یکاد سنابر قه» امید و نزدیک بید که باریدن آن میغ «یذهب بالابصار» دیده‌ها از سرها ربائید. ج ۶ ص ۵۴۹ س ۹.

«تکاد السموات» امید و نزدیک بود آسمانها «یتفطرن من فوقهن»<sup>۳۱</sup> که از زبر خویش در شکنند<sup>۳۱</sup>. ج ۹ ص ۱ س ۱۱.

کشتی=شادی و سرمستی<sup>۳۲</sup>: «وبما کنتم تمرحون» و به آنچه به ناز

۳۰- در متن «کاستندی» بود که غلط چاپی است.

۳۱- مثال از طبقات الصوفیه: «خراز کامستید که پیغامبر بودید» (ص ۱۳۲) جامی در نفعات همین جمله را چنین آورده: «نزدیک است که خراز پیغامبر بودی» (نقل از فرهنگ طبقات الصوفیه ص ۶۴۱).

۳۲- المرح: نشاطی شدن یعنی شاد کام شدن (لسان التنزیل ص ۸۹). نیز نگاه شود به ترجمان القرآن. المرح: شدة الفرح والتوسع فيه. (المفردات فی غریب القرآن، حسین بن

و کشتی می خرامید در زمین. ج ۸ ص ۴۸۹ س ۱۸. «ولا تمش فی الارض مرحا» و در زمین به کشتی مرو. ج ۵ ص ۵۵۳ س ۵. ای آدمی به کشتی در زمین مرو که تو عاجزی و عاجز را نرسد که کشتی کند و کبر آرد. ج ۵ ص ۵۵۶ س ۹.

کم آمدگان = پستان، خوارشدگان<sup>۳۳</sup>: «فاخرج انک من الصاغرین» از بهشت بیرون شو تو از کم آمدگانی خوار و از پسان. ج ۳ ص ۵۶۱ س ۱۳. «الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون» آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران و نومیدان و کم آمدگان اند. ج ۱۰ ص ۱۶ س ۱۱. نفریغ = پشیمانی و ندامت - در مقام اندوه و تحسر (در ترجمه ویل) نیز آمده:

«وانذرهم یوم الحسرة» بیم نمای ایشان را از روز نفریغ. ج ۶ ص ۴۵ س ۱۰.

«قالوا یا حسرتنا» گفتند یا نفریغ. ج ۳ ص ۳۲۵ س ۱۱. «یا حسرتی علی ما فترت فی جنب الله» ای نفریغ بر آن سستی که کردم در کار خدا و در فرمانبرداری او. ج ۸ ص ۴۲۷ س ۱۵. «وقالوا یاویلنا» و می گویند هلاکا بر ما و نفریغ «هذا یوم الدین» آنک این روز شمار و پاداش. ج ۸ ص ۲۵۶ س ۲۱. «فویل للذین کفروا» ویل ایشان را و نفرین و نفریغ ایشان را که کافر

→

محمد معروف به راغب اصفهانی، به اهتمام محمد سید گیلانی، المکتبة المرتضویة. در تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، به تصحیح آقای دکتر جلال متینی، «کشتی کردن» به معنی «فخر کردن» و «کش» به معنی «زیبا و خوش و مطبوع» آمده (فهرست لغات و ترکیبات).  
۲۲- صفار = خوار شدن (ترجمان القرآن). «الصاغر الراضی بالمنزلة الدنیة» (المفردات، راغب ۲۸۲).

شدند. ج ۶ ص ۲۶ س ۱. «فأصبح يقلب كفتيه» بامداد کرد دست بردست می پیچید به نفریغ.  
ج ۵ ص ۶۸۷ س ۹.

نفریغ خوردن = پشیمان شدن، حسرت خوردن.

«لونشاء اجعلناه حطاما» اگر خواهیم آن پر را گاه کنیم «فظامتم تفكهون»<sup>۳۴</sup> تا شما در نفریغ خوردن آید. ج ۹ ص ۴۵۷ س ۳.  
هنری = پاك، بی عیب - آراسته به هنر: «ويزكئهم» وایشان را هنری می کند و پاك. ج ۱۰ ص ۹۲ س ۹.

«هل لك ان زكئى» او فتدت كه پاك و هنری شوی. ج ۱۰ ص ۲۶۴ س ۵.  
«خذ من اموالهم» گیر از مالهای ایشان «صدقة» فريضة زكوة «تطهرهم» تا پاك کنی ایشان را و مال ایشان را «وتزكئهم بها»<sup>۳۵</sup> و هنری و روزافزونی کنی. ج ۴ ص ۲۰۰ س ۶.

«غلاماً زكياً» پسری هنری پاك روزافزون. ج ۶ ص ۲۴ س ۲.  
خلیل خود سخت هنری و روزبه و سعادت مند بر خاسته بود. ج ۱ ص ۳۵۱ س ۷.

هونامی<sup>۳۶</sup> = نيك نامی: «وله الحمد فى الاولى والاخرة» اوراست

۳۴- در تفسیر آیه می نویسد: وقيل تفكهون ای تندمون على نفقاتكم... ج ۹ ص ۴۶۰.

۳۵- در تفسیر آیه توضیح می دهد: تزكيت پاك کردن کسی بود به هنر یا به پاکی ستودن از عیب ج ۴ ص ۲۰۷ س ۲۴.

۳۶- جزء اول این کلمه «هو» به معنی نيك و ازه اوستایی است که در ترکیبهای چون «هومت» (= اندیشه نيك) و «آهو» (= آنفی + هو، یعنی نه خوب، بد و عیب) دیده می شود. (از تقریرات استاد پورداود).

سزاواری و هونامی به خدائی درین جهان و در آن جهان<sup>۳۷</sup> ج ۷ ص ۳۱۷ س ۲۰ نگارنده این مقال را به «نیک نامی» به انجام می‌رساند و آرزو مند است بتواند شرح بقیه فوائد کشف الاسرار را از نظر دستوری و لهجه شناسی در نوشته‌ای دیگر بیان کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۳۷- مثال از طبقات الصوفیه: «او که زهد از بهر هونامی را می‌باید محجوبست» (حاشیه ص ۱۱۰ نقل از نسخه بدل). ترکیبات دیگری از «هو» مانند «هوبخت» (= نیک بخت) و «هوبختی» نیز در طبقات الصوفیه - که از امالی خواجه عبدالله انصاری و از نظر لهجه همانند کشف الاسرار است - آمده. تفصیل را در تعلیقات آقای عبدالحی حبیبی و فرهنگ آن کتاب توان دید.